



دوباره بخوانیم...

«ملت قهرمان ما از آغاز مبارزه ۲۰ساله اخیرش، خودش را با آمریکا و مزدوران او در ایران روبه‌رو می‌دید و مصمم بود که استقلال خودش را از آمریکا نشان بدهد، چون یکی از اهداف اساسی انقلاب، رسیدن به استقلال کامل بود. طبیعی بود که

WWW.QUDSONLINE.IR دوشنبه ۲۳ تیر ۱۴۰۴ ■ ۱۸ محرم ۱۴۴۷ ■ ۱۴ جولای ۲۰۲۵ ■ سال سی و هشتم ■ شماره ۱۰۶۹۲

جواد نوائیان رودسری |

اظهـارات جانبـدارانه

«فـردریش مـرتس»

صدراعظم آلمان درباره

جنگ تحمیلی ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران و نیز جنایات این رژیم در نوار غزه، شگفتانه جهان سیاست در هفته‌های اخیر بوده‌است. آلمان با وجود آنکه خود نقشى مستقیم و غیرقابل انکار در آغاز و انجام دو جنگ جهانی داشته، حالا مدعی است رژیم تل‌آویو حق دفاع مشروع از خود را دارد و برای برقراری صلح جهانی، گریزی از هجوم به ایران و توانایی‌های مربوط به تولید انرژی هسته‌ای آن نیست. آلمانی‌ها دست‌کم در دو هفته گذشته در دفاع افراطی از صهیونیست‌ها گوی سبقت را از رقیبا ربوده‌اند. مرتس حتی در اظهارنظرهای خود، عرف دیپلماتیک را رعایت نکرد و با هتاکی تمام از «کار کثیف» رژیم صهیونیستی علیه ایران سخن گفت و سبب شد ده‌ها نفر از شهروندان آلمانی ایرانی‌تبار علیه او در دادگاه فدرال طرح دعوا کنند. رویکردهای جانبدارانه دولت آلمان درباره صهیونیست‌ها، در نیم قرن اخیر همواره روند روبه‌رشدی داشته‌است. آلمانی‌ها تقریباً در بیشتر دعاوی بین‌المللی میان رژیم صهیونیستی و دیگر کشورها، جانب صهیونیست‌ها را گرفته‌اند. این دفاع تمام‌قد، آن هم در وضعیتی که گاه تنها برای آلمان هزینه‌های سنگین سیاسی و اقتصادی در پی دارد، برای کسانی که آشنایی چندانی با تاریخ اروپا ندارند، اسباب شگفتی است. هر چند آلمان به عنوان بخشی از تمامیت قدرت و تمدن غرب، در راستای حفظ و تداوم بقای نامشروع رژیم اشغالگر قدس گام برمی‌دارد، اما به نظر می‌رسد بخشی از دفاع گسترده برلین از تل‌آویو، توجیه‌پذیر نیست و باید ریشه‌های آن را در پیشینه و تاریخ آلمان و نسبت آن با جریان لابی صهیونیستی حاکم بر اروپا جست‌وجو کرد. موضوعی که قصد داریم در این نوشتار به آن بپردازیم.

■ **تجربه افروختن آتش دو جنگ جهانی**

آلمان جدید در ۲۹ دی سال ۱۲۴۹ خورشیدی متولد شد؛ کشوری که بخش‌هایی از سرزمین‌های ژرمنی شمال اروپا را از امپراتوری مقدس روم به ارث برد و برخلاف آن امپراتوری که بر بستر عقاید مذهبی شکل گرفته بود، بر اساس دیدگاه‌های ناسیونالیستی برگرفته از انقلاب کبیر فرانسه شکل گرفت. با توجه به نوع ساختارهای اجتماعی مردم آلمان، این رویکردهای ناسیونالیستی به‌سرعت با لعاپی از «راسیسم» پوشانده شد و بحث میهن‌پرستی، گردشی تند به سوی نژادپرستی پیدا کرد. اندیشمندان و فلاسفه آلمانی در دوره‌های تاریخی بعد، این بخش از اندیشه سیاسی ژرمن‌ها را تقویت کردند، تا جایی که افرادی مانند «آلفرد بیوملر»، «مارتین

آمریکا در برابر پیروزی این انقلاب بزرگ آرام نخواهد نشست و توطئه‌ها می‌کرد و با اعمال فشار از راه‌های مختلف، استقلال بدست آمده را لااقل در بعد اقتصادی اش خدشه‌دار می‌کرد که در این صورت در بُعد سیاسی و نظامی نیز خودبه‌خود خدشه‌دار می‌شد... اصولاً چه مجوزی وجود داشت که ما پیشرفت صنعتی

را به قیمت وابستگی به آمریکا و ابر قدرت‌ها پیشرفت بشماریم؟ برای ملت قهرمان ما این آزمون ضرورت داشت که تجربه کند می‌تواند روی پای خود بایستد، همچنان که امروز ایستاده‌است. در حال محاصره اقتصادی از یک سو و در حال نبرد با مزدوران آمریکا از سوی دیگر، ما الان در جبهه‌ای نزدیک به هزار کیلومتر

پاسخ تاریخ به اینکه چرا دولت آلمان در دفاع افراطی از جنایات صهیونیست‌ها پیشگام است

دهان سوخته ژرمن‌ها



کنراد آدناوئر (سمت چپ) صدراعظم آلمان و زلمان شائزیر (رئیس رژیم صهیونیستی) در جریان دیدار صدراعظم آلمان از سرزمین‌های اشغالی. آدناوئر امضا کننده توافق‌نامه لوکزامبورگ برای دریافت غرامت از سوی رژیم صهیونیستی بود

از خونریزی‌های گسترده ابایی ندارد. این رویکرد سیاسی – نظامی سبب شد حتی برخی سیاستمداران مشهور اروپایی مانند وینستون چرچیل، در سخنرانی‌های ماه‌های پایانی جنگ جهانی دوم و هنگامی که بمب‌های ففسفری روی شهرهای آلمانی فرومی‌ریخت و جان هزاران غیرنظامی را می‌گرفت، از طرح مقطوع النسل کردن آلمانی‌ها برای پایان دادن به این رقابت خصمانه سخن به میان آورند. با این حال، پس از شکست سهمگین آلمان در جنگ جهانی دوم که با قربانی شدن ۱۰ میلیون آلمانی رقم خورد، متفقین تنها به تغییر ساختار فرهنگی، سیاسی واقتصادی آلمان رضایت دادند. آلمان متحد برای مدت ۴۵سال به دو بخش غربی و شرقی تبدیل و عملاً میان بلوک غرب و شرق تقسیم شد و تا سال ۱۹۹۰ میلادی نتوانست اتحاد پیشین را بازیابی کند. فروپاشی اقتدار سیاسی آلمان، مهم‌ترین پیامد فاجعه‌بار جنگ جهانی دوم برای حکومت این کشور بود. آمریکا توانست پایگاه‌های نظامی خود را در خاک ژرمن‌ها مستقر کند و با تأسیس پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) آلمان غربی به یکی از اقمار ایالات متحده آمریکا در اروپا تبدیل شد. این نقش پس از اتحاد دوباره آلمان، تداوم

■ **تاوان یک افسانه**

هر قدر روند تغییر شکل نسبت سیاسی آلمان پساجنگ با بلوک غرب و در رأس آن آمریکا قابل فهم به نظر می‌رسد، درک رویکرد این کشور نسبت به رژیم صهیونیستی، به‌سادگی ممکن نیست. هر چند آلمان به عنوان بخشی از بلوک غرب و جبهه جهانی آن با میدان‌داری آمریکا، از رژیم اشغالگر قدس به عنوان پایگاه این جبهه در قلب منطقه غرب آسیا دفاع می‌کند، اما قسمت عمده امتیازاتی که برلین به تل‌آویو و اگذار می‌کند، عملاً ربطی به جریان حمایتی غرب از رژیم صهیونیستی ندارد. آلمانی‌ها طبق توافق موسوم به «توافق

می‌جنگیم، محاصره اقتصادی را هم تحمل می‌کنیم؛ چگونه؟»تها و تنها از راه به کار انداختن هرچه بیشتر توان‌های خویشتن و از راه یافتن دوستانی در دنیا که در استقلال ماطمع نورزند، قدرت آن را نداشته باشند که طمع نورزند. همه باید یکپارچه برای حفظ این دستاورد بزرگ بکوشیم». **مصاحبه مطبوعاتی اول بهمن ۱۳۵۹**

لوکزامبورگ» یا «ویدرگو تماخونگ» – امضا شده در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۲م – ملزم به پرداخت غرامتی سنگین به رژیم صهیونیستی بابت آوارگی و کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم شدند. این توافق که صهیونیست‌ها به آن «توافق جبران خسارت» هم می‌گویند، میان بن‌گوریون (نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی) و «کنراد آدناوئر» (صدراعظم وقت آلمان غربی) امضا شد. این توافق، زمینه دریافت مبلغی افزون بر ۲۵میلیارد یورو را از سوی رژیم اشغالگر قدس و به بهانه تأمین نیازهای یهودیان آواره شده در جنگ جهانی دوم فراهم کرد. این غرامت خواهی، مصداق بارز «آش نخورده و دهان سوخته» بود. رژیم صهیونیستی به هیچ عنوان نمی‌توانست خود را نماینده یهودیان اروپایی‌ای بداند که بسیاری از آن‌ها براساس توطئه و توافق صهیونیست‌ها با رژیم نازی آلمان، در میانه دهه ۱۹۳۰ میلادی، از سرزمین ژرمن‌ها بیرون رانده و آواره شده‌بودند. تعدادی از سران صهیونیست‌ها، مانند اسحاق شامیر که بعدها پست نخست‌وزیری این رژیم را هم بدست آورد، متهم به همکاری‌های گسترده با نازی‌ها بودند. مورخانی مانند روزه گارودی و دیوید ایروینگ، به دلیل نفی این ارتباط و انکار صریح واقعه‌ای به نام هولوکاست علیه یهودیان اروپایی، به پای میز محاکمه کشیده و محکوم به زندان و جریمه شدند. به این ترتیب، هولوکاست به بخشی از دستمایه‌های سیاسی و تبلیغاتی صهیونیست‌ها برای وادار کردن آلمان به حمایت بی‌قید و شرط خواست‌های تل‌آویو تبدیل شد. آلمان نه تنها در عرصه حمایت‌های مالی و نظامی از رژیم اشغالگر قدس در دست‌کم ۸۰ سال گذشته به شکلی فعال عمل کرده، بلکه در بسیاری از موارد حامی سیاسی و فرهنگی این رژیم در مجامع بین‌المللی بوده‌است. تقریباً همه صدراعظم‌های آلمان پس از رسیدن به قدرت، سفری به سرزمین‌های اشغالی داشته و درواقع به نوعی برای حمایت سیاسی از رژیم صهیونیستی، گام‌های عملی برداشته‌اند. حتی زمانی که میان تل‌آویو و برلین بر سر برخی جزئیات طرح‌های سیاسی، در

سال ۲۰۱۱ میلادی اختلافاتی بروز کرد، آنگلا مرکل، صدراعظم وقت آلمان از نتانیاهو برای دیدار از برلین دعوت کرد تا به این صورت، روابط را ترمیم کند. آلمانی‌ها در همان سال، یکی از ۱۴ کشوری بودند که به عضویت فلسطین در «یونسکو» رأی منفی دادند تا به این وسیله، ترمیمی که به صهیونیست‌ها وعده داده شده‌بود، سامان یابد. آلمان پس از آمریکا، بزرگ‌ترین شریک تجاری رژیم اشغالگر



قدس محسوب می‌شود و تأمین‌کننده بخش مهمی از نیازهای تسلیحاتی و فناوری‌های نوین تل‌آویو است.

■ **تکاپوی لابی‌های صهیونیستی در آلمان**
با این حال نمی‌توان تمام آنچه در رویکردهای سیاسی، نظامی و اقتصادی آلمان نسبت به رژیم صهیونیستی وجود دارد را ناشی از باج‌های ایام «پساهولوکاست» دانست. همان‌طور که اشاره شد، آلمان جامع از حوزه قدرت آمریکا بوده و درواقع یکی از بازیگران کاخ سفید در عرصه بین‌الملل محسوب می‌شود و مجری سیاست‌های کلان منطقه‌ای یانگی‌ها نیز است. این مسئله با وجود ژست‌های استقلال‌طلبانه آلمانی‌ها و همچنین دیگر اقمار آمریکا در اروپا، حقیقتی انکار ناشدنی است که می‌توان رد و نشان آن را در پرونده‌هایی جنجالی مانند «برنامه جامع اقدام مشترک» (برجام) به خوبی جست‌وجو و پی‌جویی کرد. از سوی دیگر، بخش مهمی از سیاست‌های صهیونیستی دولت آلمان در سال‌های اخیر، با تکاپوهای لابی صهیونیست‌ها در این کشور رقم خورده‌است. در سال ۱۳۹۸ خورشیدی، هفته‌نامه مشهور «اشپیکل» در گزارشی مبسوط، به افشاکرگی درباره این لابی پرداخت و آن را عاملی مؤثر برای تصویب یک قانون نه چندان لیبرالیستی در «رایشتاگ» (مجلس آلمان) دانست؛ بر اساس این قانون، فعالیت برای تحریم کالاهای وارداتی از سرزمین‌های اشغالی فلسطین ممنوع اعلام شد؛ قانونی که حتی در کشورهای بسیار دوست و نزدیک به رژیم صهیونیستی، مانند آمریکا هم مثل و ماندی نداشت. اشپیکل افشا کرد لابی صهیونیستی با نفوذ در بدنه مجالس ایالتی، مجلس فدرال را برای تصویب چنین قانونی تحت فشار قرار داده‌است. بی‌گمان رفتارهای خصمانه فردریش مرتس در حمله‌های بی‌محابا و هتاکنه به ایران و تأیید جنایات رژیم صهیونیستی، متأثر از تمام این عوامل و شاید عواملی ناشناخته باشد که به مرور زمان پرده از آن‌ها برداشته خواهد شد.



فردریش مرتس در دیدار با نتانیاهو، صدراعظم آلمان در هفته‌های اخیر افراطی‌ترین الگوی دفاع از صهیونیست‌ها را در میان همیمانان رژیم اشغالگر قدس به نمایش گذاشته‌است

گزارش تاریخی

شکنجه گاهی در جهنم یخ!

می‌داد کولی‌ها را به صورت هدفمند بکشند؛ مرگی سریع و شاید اندکی دردناک، اما استالین، آن‌ها را محکوم به مرگی تدریجی می‌کرد که از آغاز تا انجام مراسم اعدام، ممکن بود چند دهه طول بکشد!

آمارهای دقیقی از قربانیان اردوگاه‌های کار اجباری استالین وجود ندارد؛ برخی گزارش‌ها خبر از نگهداری ۱۴میلیون روس، بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۳ در این ۵۳ اردوگاه و ۴۲۵ کلونی هولناک می‌دهد؛ گزارش‌های دیگری هم وجود دارد که تعداد زندانیان را از مرز ۲۱میلیون نفر می‌گذارند. یک آمار تأیید نشده هم درباره حضور ۶هزار و ۵۱۳ ایرانی در این اردوگاه‌ها وجود دارد؛ ایرانی‌هایی که لابد در سودای زیستن زیر پرچم حکومت شورایی، سر از مسکو درآورده و بکراست به سیبری فرستاده شده بودند تا تکلیف خود را در قبال حزب مادر به انجام برسانند! اینکه چه تعداد از تبعیدی‌های سیبری، طعم تلخ مرگ در اسارت را چشیده‌اند، معلوم نیست. یکی از این زندانیان به یاد می‌آورد که چگونه هم‌بندش، خود را برای رهایی از شرایط دشوار گولاگ، زیر چرخ‌های یک کامیون انداخت: «خون واسیلی روی زمین جاری شد، اما خیلی زود یخ بست و فقط رنگی از آن بر کف جاده باقی ماند!» آفتاب در سیبری بسیار نامهربان بود.

زمستان‌ها سرمای هولناک امان همه را می‌برد و دمای ۴۰ تا ۷۰ درجه زیر صفر، خیلی زود، جمعیت آسیابشگاه‌ها را نصف می‌کرد و تابستان هم در حالی فرا می‌رسید که میلیاردها پشه از سر و کول تبعیدی‌ها بالا می‌رفتند و خون آن‌ها را لاجرم سر می‌کشیدند! بیهوده نبود که تلگراف‌های کمبود نیرو، دائم به نقاط مختلف کشور مخایرم می‌شد تا افراد تازه نفس را به مسلخ بفرستند. جنگ جهانی دوم برای استالین یک فرصت استثنایی بود؛ فرصتی که می‌توانست همه جنایت‌هایش را زیر خروارها خاک ناشی از تخریب و تجاوز آلمانی‌ها پنهان کند. به دستور او، تبعیدی‌های سیبری را به میدان نبرد آوردند تا جاده صاف‌کن باشند؛ مظاهر مساوات و انسانیتی که کمونیست‌ها از آن دم می‌زدند، خیلی زود به گوشت جلو توپ تبدیل شدند!



تلخ و در عین حال نیشداری را درباره چگونگی شکار گولاگ‌نشین‌های مادرمرده آورده است: «کالگائوف، مأمور پیشین چکا (پلیس مخفی شوروی) تلگرافی را به یاد دارد که به تاشکند رسیده بود: ۲۰۰ نفر را بفرستید! اما کفگیر به ته دیگ خورده بود و به قرار معلوم، دیگر کسی نمانده بود که بازداشت شود!» مأموران استالین حتی به کولی‌ها و دوره‌گردها هم رحم نمی‌کردند؛ همه آن‌ها خیلی زود، افتخار عضویت در گولاگ را پیدا می‌کردند؛ ظاهراً اسم هیتلر بد در رفته بود! او دستور

دولت نمی‌توانست هزینه‌های سرسام‌آور صنعتی کردن را بپردازد و نیاز به نیروی کار ارزان را هر لحظه بیشتر احساس می‌کرد. راهکاری که به ذهن استالین خطور کرد، تقویت جمعیت گولاگ‌ها بود. روستاها از مردان کشاورز تهی شد؛ همه را به عنوان مخالف حکومت، بازداشت و روانه سیبری و دیگر نقاط شمال روسیه می‌کردند؛ جایی که کارگاه‌های صنعتی به روی روستاییان بخت برگشته آغوش می‌گشود! الکساندر سولژنیتسین در کتاب مشهورش «مجمع‌الجزایر گولاگ» روایت‌های